

پشت بام‌های تهران

نویسنده: مهبد سراجی

مترجم: مرجان حمیدی



www.howzenghire.com
www.howzenghire.ir

7477667

بیمارستان روزبه، تهران

صدای آواز می‌شنوم. انگار بیت‌های تکراری آن، مرز هشیاری من است:
 اگه کتاب داشتم، می‌خوندمش.
 اگه بلد بودم، آواز می‌خوندم.
 اطرافم را نگاه می‌کنم و پیرمردی را می‌بینم که چند متر آن طرف‌تر ایستاده
 و با لحنی یکنواخت و عاری از احساس، آواز می‌خواند. محیط اطراف برایم
 آشنا نیست. لباس آبی‌رنگی که به تن دارم، صندلی چرخ‌داری که روی آن
 نشسته‌ام، و حتی نور خورشیدی که از لای پرده می‌تابد و گرم می‌کند، به
 نظرم عجیب می‌رسد.
 اگه رقص بلد بودم، می‌رقصیدم.
 اگه می‌تونستم، آواز می‌خوندم.
 اگه زندگی‌ام مهم بود، اونو به خطر می‌انداختم.
 اگه می‌تونستم فرار کنم، شانسمو امتحان می‌کردم.
 آدم‌هایی در سن و شکل‌های مختلف، با لباس‌های آبی در حیاط پرسه می‌زنند.